

داپورت

جمعه بيستم بهمن

حدود ساعت ده شب بود که آقای شکوری تلفنی اطلاع داد که لشکر گارده به مرکز آموزش همافران نیروی هوایی حمله کرده است. مردم به حمایت همافران برخاسته‌اند و جنگ مفلوبه شده است. اطلاع بعدی او این بود که از پشت بام‌ها به مامورین تیراندازی میکنند و گروهی هم قرآن سرگرفته‌اند. ومحشر گبرانی است که نپرس.

تا حالا همه برخوردها بین مردم و مامورین بود. اما این مرتبه قضیه جدی‌تر بود چون نظامی بجان نظامی افتاده بود با اینحال چیزی که هرگز تصورش رانمیکردم این بود که از این اخگر آتش انقلاب برخواهدخواست.

شنبه بیست و یکم بهمن

ده صبح بود که به آقای شهیدی در روزنامه اطلاعات تلفن کردم، بجای هرگونه خبر، فقط گفت می‌شنوی؟ صدای جمعی از مردم را که فریادهای رعد آسائی می‌کشیدند از تلفن بخوبی شنیدم. به گفته آقای شهیدی معلوم شد جنازه‌ای را برسر دست گرفته‌اند و جلوی روزنامه آمده‌اند. هنوز از دامنه انقلاب بی‌خبر بودم همینقدر فهمیدم که در گوشه و کنار شهر جنگ مسلحانه مردم و نظامیان آغاز شده است و عده زیادی از همافران نیز در این انقلاب مردم را یاری میکنند.

خبر کامل‌تر را آقای دکتر خامه‌ای داد که انقلاب وسعت گرفته است و مردم با ایمان عجیبی می‌جنگند. تقریباً حتم داشت کار تمام است و چیزی به شکست نظامیان نمانده است. گفتم خیلی خوش‌بین هستی آقای دکتر! گفت خیر، حکایت خوش‌بینی نیست. تا دیروز اگر سربازها به مردم شلیک میکردند برای این بود که مردم اسلحه نداشتند ولی وقتی آنها به بینند که مردم هم صاحب اسلحه شده‌اند وضع فرق میکند. و خواهید دید که ارتش مثل بنای مقوایی فرو می‌ریزد.

گفتم من که چشم آب نمیخورد و واقعا هم ذره‌ای به آنچه می‌شنیدم باور نداشتم این ارتشی که ما وصف آنرا از قول و قلم این و آن خوانده و شنیده بودیم قاعدتا اهل هیچ طقیان و تهردی نبود، ارتشی همیشه سربراه و گوش بفرمان و دست به اسلحه، آن هم اسلحه‌ای که غالباً بطرف مخالفان رژیم نشانه میرفت. بانگ ورتک و نام و نشانی که شمایل یک ماشین عظیم جنگی را مجسم میکرد و همه آثار و علائم زرادخانه‌ای متکی به قدرت و صولت مهیب ترین قدرت های جهان در آن جمع بود چنین اسطوره‌ای چگونه امکان داشت بیک ضربه متلاشی شود؟

چند روز پیش‌تر از آن - در منزل دکتر سنجابی فتوکپی مقاله‌ای را بمن دادند که از مجله «آرمی اند پولیتیکس» ترجمه شده بود. مقاله حاوی اطلاعات ویژه‌ای از وضع ارتش ایران بود و ظاهراً قسمتی بود از گزارشی که برای تقدیم به کنگره آمریکا تهیه شده بود، احساس بلافاصله همه کسانی که این مقاله را خواندند (اگر مثل من از باطن امور بی‌اطلاع بودند) قطعاً و حتماً همان چیزی بود که سالها و سالها به همه ما القاء شده بود: اینکه در ارتش ایران هیچ نیروی و حتی هیچ فردی که روحیه ضدشاهی و آزادیخواهی داشته باشد وجود ندارد، و افسری نیست که به تفکر آزادانه و مستقل و شجاعت و شهامت ممتاز باشد، و زمین از حجت آزادی خالی است. قدرت تصمیم‌گیری و ابتکار عمل در حکم گیمیاست « همه اختیارات در آخرین رده‌های فرماندهی متمرکز شده است بطوریکه هیچیک از سلسله مراتب فرماندهی جرات نداشته باشد حتی در محدوده اختیارات قانونی خود تصمیم بگیرد.» از قول سرهنگ هانتر - یکی از مستشاران آمریکائی نقل میکنند که حتی برای تحویل یک جارو از ستاد ارتش به گماشته ایرانی او هیچیک از مقامات جرات نکرده بودند دستور لازم را صادر کنند. و براین مقررات خشک و خشن باید طنطنه قدرت جنگی آزمایش نشده‌ای

نگین - سال چهاردهم

شماره ۱۶۲ - سی‌ام بهمن ماه ۱۳۵۷
صاحب امتیاز و مدیر دکتر محمود عنایت
نشانی مجله: تهران - خیابان پهلوی
مسئول امور داخلی: ابوالقاسم کریم‌پور
روبروی کاخ مرمر - کوچه عدل شماره ۵۲
تلفن ۶۴۶۴۷۹ تلفن مدیر ۶۵۲۷۰۷
دفتر مجله عصرها از ۶ تا ۸ بازاست
تک‌شماره ۱۰۰ ریال

اشتراک سالیانه ۱۲۰۰ ریال

● وجه اشتراك مجله را ميتوانيد از طريق شعب بانك ملي به حساب ۱۰۹۴ بانك ملي، تهران شعبه شكوه بنام مدير مجله واریز فرمائید و فیش آنرا با تقاضای اشتراك از طریق پست سفارشی برای ما بفرستید.

چاپ از: سازمان چاپ مارگرافیک

تلفن: ۸۲۶۴۶۰ - ۸۲۶۴۵۰

روی جلد: عکس از بهمن جلالی



را افزوده که مسئولین امر همیشه مدعی آن بوده‌اند «تا جانی که ژنرال از هاری نخست وزیر پیشین ایران صراحتاً در پارلمان اظهار داشت که ارتش ایران به چنان سطحی از قدرت نظامی رسیده‌است که هر تجاوزی را دفع کند مگر آنکه سلاح آبی علیه او بکار برده شود».

این چیزها رامن وتو میخواندیم واز فرجام کار جنبش مسلحانه اندیشناک میشدیم. فرض این بود که جنبش در کامیاب‌ترین صورت خود باعث تجزیه ارتش میشود که تازه این وضع هم تصور یک جنگ داخلی ممتد و طولانی‌را در ذهن می‌آفرید. اگر - بفرض محال - همه آدمها صلح طلب باشند مسلماً همه رزمنده نیستند - یعنی نمیتوانند باشند. چون رزم آوری ورزمندگی نیاز به استعداد و قابلیت دارد که در همه‌کس نیست، و ترس من این بود که هرچه مراحل کار این جنبش حادثر وسخت تر شود تعداد افرادی که قدرت و قابلیت شرکت در آنرا دارند کمتر شود. همانطور که نمیتوان توقع داشت که همه مردم هنرمند و صنعتگر باشند نمیتوان توقع بود که همه مردم جنگجویان خوبی باشند. من که قسوت کردن یک دندان‌را نداشتم چطور میتوانم جلالت جنگیدن را داشته باشم؟ پس خواست من به‌جنگیدن ناشی از ضعف و تزلزل من در انقلاب نیست. حالا دیگر همه قبول دارند که آنچه انقلاب ایران را تا این مرحله پیروز کرده سلاح ایمان بوده است. بدون این ایمان هیچ سلاحی و هیچ جنگ افزازی هر قدر هم مدرن و مجهز و تکامل یافته باشد چاره‌ساز و راه‌گشا نیست. رژیم استبدادی خیال میکرد با اسلحه می‌تواند روح مردم را هم فتح کند و نمیدانست که اسلحه میتواند مغزها را متلاشی کند اما نمیتواند اندیشه‌ها را مسخر سازد. جنگ مسلحانه هم در آنجا کارساز است که ایمان و اعتقادی محکم تر و سخت‌تر از گلوله‌های سربی محرک آن باشد و من اگر به پیروی از بعضی رهبران جنبش به‌تاملی ترقی مراحل انقلاب اعتقاد داشتم دو دلیل در کارم بود یکی اینکه مارگزیده‌ای از نسل ۲۸ مرداد هستم و هنوز که هنوز است چشم می‌ترسد از این‌که با یک شیپخون شیطان صفتانه دوباره سیطره استبداد سایه سیاه خود را بر تشریف سیدگون صبح انقلاب مسلط کند و همه دستاوردهائی که بقیعت خون‌واشک و آه و رجز و ضجه تحمیل شده برائر لغزش‌های از بین برود. و دیگر اینکه باز هم تجربه ۲۸ مرداد ثابت کرد که یک جنبش انقلابی اگر زودتر از لحظه مناسب و قبل از آنکه بحران انقلابی ورشد انقلاب بعد کمال برسد دست بکار شود باعث شکست خود شده‌است، این همان ملاحظه‌ای بود که لنین و یاران او را تا مدتی از هر نوع قیام مسلحانه برضد کرنسکی بازداشت. او معتقد بود که «گسی که به فرمانروا تیراندازی میکند نباید خطا کند» و «اگر قیام آغاز شود شکست برآبر مرگ است».

لنین میدانست که پس از آن‌که سیاست حزب ناهمان از همکاری انتقادی با دولت به مخالفت آشکار بدل شد دیگر آسان نیست که افراد ساده حزبی و گروه‌های زیر نفوذ و سمپاتی‌زنها را از دست زدن به اقدام‌های زودرس باز داشت (۱) لنین میخواست ضربه را در لحظه‌ای وارد کند که امکان خطر کردن به‌صفر رسیده باشد، و از همین روست که از قول سیدنی هوک میخوانیم: «تا زمان بازگشت لنین به روسیه (در سوم آوریل) حزب بلشویک و ارگان رسمی آن از حکومت موقت کرنسکی پشتیبانی میکردند» (۲)

ظاهراً چنین ملاحظات و حسابگری‌هایی در کار همه انقلابیون - وبخصوص انقلابیون راستین - وجود ندارد و بهمین جهت بود که جنبش ظفر نمون ۲۲ بهمن حتی رهبران تراز اول انقلاب ایران را غافلگیر کرد. آنها بحکم خیرخواهی تا آخرین لحظه به مردم پند

میدادند که «به اعصاب خود مسلط شوند» و از مداخله در نبرد نظامیان اعراض کنند» و سربازان را نیز دعوت می‌کردند که «به پادگان‌های خود بازگردند». یکی از همین گونه اعلامیه‌ها حتی سخن از راه حل سیاسی بحران میگفت و اینکه مسائل میرفت تا «به مسالمت» حل و فصل شود ولی توطئه بدخواهان همه تلاشها را عقیم گذاشت، و سخن‌های دیگری قریب به این مضمون - خلاصه آنکه برویهم چنین گمان میرفت که جنبش مسلح روز بیست و یکم بهمن تپاندی است که زود به عرق می‌نشیند یا حرکتی است از سرعصبیت که بایکی دو اخطار و تذکار پند آمیز به مسالمت ختم میشود اما چنین نشد و آهنگ انقلاب با ضربی که برای خود رهبران هم غیر منتظره بود شتاب گرفت و یکباره همه موانعی را که بر سر راهش وجود داشت گویند و درهم روید و حتی این توصیه را که اگر نظامیان عقب نشستند مردم در موضع خود باقی بمانند ناشنیده گرفت، و یکی از شورانگیزترین حماسه‌های تاریخ بدینسان تحقق پذیرفت. قطعاً و حتماً هیچیک از آن دلالتها و توصیه‌هایی که در راه تعدیل حرکت مردم بعمل آمد بقصد سد کردن باب انقلاب یا خدای ناکرده به تاخیر افکندن پیروزی نبود. ملاحظه برسر رشد انقلاب بود، و تردیدها همه به این اصل باز میگشت که هرچه رشد انقلاب بطور طبیعی‌تر انجام گیرد انقلاب پایدارتر و ریشه دارتر - و در نتیجه موفق‌تر خواهد بود، که جزاین باشد برانقلاب ما همان خواهد رسید که برانقلاب مشروطه رسید.

من نمیدانم این خصیصه در همه انقلابات عالم وجود داشته است که پیروزی نهائی همیشه زودتر از آنچه رهبران حدس می‌زدند فرامیرسیده‌است، یا آزر تصادف است که در انقلاب بهمن ماه ایران نیز نظیر انقلاب اکتبر روسیه به چنین کیفیتی برمیخوریم؟ توصیفی که سیدنی هوک از این جنبه انقلاب اکتبر روسیه میدهد یکی از جالب‌ترین طنزهای روزگار را پیش چشم مجسم میکند. وی می‌نویسد:

«حتی خود بلشویک‌ها که انقلاب را انجام دادند و به‌گزیر ناپذیری تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا ایمان داشتند کمترین حدسی نم‌زدند که فرصت آنان چنان زود فرا خواهد رسید».

■ حتی افراطی‌ترین تنورسین‌های خیال پرداز حزبی به جنگ آوردن قدرت سیاسی را در روسیه حتی ده‌ماه پیش از آن که (حکومت) را بدست آورند موضوعی جدی در دستور تاریخ بشمار نمی‌آوردند.

■ رهبران بلشویک انتظار داشتند که انقلاب روسیه نخست در کشورهای پیشرفته صنعتی غرب درگیرد.

■ امیدانان حداکثر این بود که یک انقلاب دمکراتیک در روسیه سبب زودتر درگرفتن یک انقلاب سوسیالیستی در غرب خواهد شد که بموقع خود روسیه را نیز به‌مدار خود خواهد کشانید.

■ از آن مهمتر، خود لنین در یک سخنرانی که کمی پیش از بازگشت به روسیه خطاب به گروهی از سوسیالیستهای جوان سوئیس ایراد کرد اشاره کرد که انتظار ندارد انقلاب اکتبر در زمان زندگی او درگیرد.

■ اگر کسی اظهار عقیده میکرد که ممکن است یک دولت سوسیالیستی در روسیه بعنوان جزیره‌ای در جهان سرمایه‌داری برای مدتی توأم داشته باشد بعنوان یک خیال‌پرداز با خنده از آن میگذشتند» (۳)

سیدنی هوک چشم‌انداز انقلاب روسیه را در یک دید کلی بدین عبارت توصیف میکند که :

«انقلاب فوریه ۱۹۱۷ روسیه که تزارسم را درهم شکست و به سوی معمول ساختن اشکال دمکراتیک از روی نمونه غرب پیشرفت بی‌نقشه بود ولی از لحاظ تاریخی انتظارش میرفت.»

ولی: «انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ که دمکراسی سیاسی را درهم شکست و دیکتاتوری حزب اقلیت را جانشین آن ساخت با نقشه بود ولی از لحاظ تاریخی انتظارش نمیرفت.» (۴)

چرا انتظارش نمیرفت؟ چون این یقین هنوز برای صاحب نظران حاصل نشده بود که رشد انقلاب و بحران انقلابی بحد کمال رسیده است. من خیلی دلم میخواست کسانی که دور از آتش انقلاب در پناه کتابهای حجیم و ضخیم نشسته‌اند و مخصوصاً بعضی از روشنفکرانی که هنوز به شیوه قبل از ۲۸ مرداد و به شیوه فلسفه بافان عصر «رستاخیز» در جستجوی نوعی «وحدت» و یکپارچگی در همه اقشار جامعه هستند و هرگونه تنوعی در افکار و عقاید عمومی را بحساب تفرقه اندازی می‌گذارند یکبار دیگر تاریخ انقلاب روسیه را مرور کنند. من به شیوه ملانصرالدین برای آن‌ها که این تاریخ را خوانده‌اند یکبار دیگر حکایت رشد انقلاب و بحران انقلابی را نقل می‌کنم. داستان چنین آغاز شد که وقتی بعد از سقوط تزار حکومت موقتی در روسیه سرگام آمد (فوریه سال ۱۹۱۷) در آن موقع دو حاکمیت مقابل یکدیگر قد علم کردند. حاکمیت اول متعلق به حکومت موقتی بود که بقول لنین «از نمایندگان بورژوازی و ملاکین بورژوا شده» تشکیل شده بود اما حاکمیت دیگر متعلق به شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان بود که مظهر اتحاد کارگران و دهقانان برضد حاکمیت تزاری بشمار میرفت. با اینحال در ابتدای کار اکثریت این شوراها را منشویکها و اسارها (سوسیال رولوسیونرها یا انقلابیون اجتماعی) تشکیل میدادند که بقول لنین «احزاب خرده بورژوازی» بودند و به همین سبب نیز به حاکمیت دولت موقت گردن نهادند. گفتنی است که بلشویکها در این شوراها در اقلیت داشتند و بقول خودشان «خود را موظف میدانستند که بوسیله کار انتباهی صبورانه در میان توده‌ها جنبه امپریالیستی حکومت موقت را آشکار سازد.» (۵)

اما معنی این وظیفه آن نبود که لنین مردم را برضد حکومت موقت به قیام برانگیزد. لنین در ترهای خود خاطر نشان میکرد که حزب ما هنوز در شوراها در اقلیت است و «مادامی که این حکومت در زیر نفوذ بورژوازی است وظیفه ما در آنست که به توده‌ها اشتباهات ناکتیکای آنها را با حوصله، بطور دائم و مصرانه و بطرزیکه بویژه بانیازمندی‌های عملی توده‌ها نیز مطابق باشد بپیماییم.» (۶)

و نویسنده «تاریخ معاصر» در تفسیر این مطلب مینویسد: «... معنی آن این بود که لنین برضد حکومت موقتی که در آن موقع شوراها به آن اعتماد میکردند دعوت به قیام نمی‌نمود و سرتگون کردن آنرا درخواست نمیکرد بلکه میکوشید تا بطریق توضیحی و جلب اشخاص در شوراها به اکثریت دست یابد تا آنکه سیاست شوراها تغییر یابد و بوسیله شوراها ترکیب و سیاست حکومت تیز تغییر کند.» (۷)

حتی هنگامی که بر اثر تعرض جدید سپاهیان روسیه در جبهه‌های جنگ خارجی و شکست این تعرض «خشم انقلابی کارگران و سربازان» از حد گذشت و کار بعضی از تظاهرات ضد دولتی در پایتخت روسیه به نمایش عظیم و مسلحانه در زیر شعار انتقال قدرت به شوراها کشیده شد باز هم «حزب بلشویک» مخالف جنبش مسلح بود زیرا میدانست که بحران انقلابی هنوز بحد کمال نرسیده. «ارتش و ولایات هنوز برای پشتیبانی از قیام پایتخت حاضر نیستند و قیام جداگانه و پیش از وقت در پایتخت تنها کار ضد انقلاب را برای از پا در آوردن پیشاهنگ انقلاب آسان می‌نماید.»

تنها پنج ماه پس از خلع تزارسم بود که بر اثر یورش ماموران حکومت به مراکز حزب بلشویک و بازداشت «بسیاری از کارکنان عمده این حزب» لنین بسوی قیام مسلح روی آورد. استالین در همین زمان گفت «دوره انقلاب آرام سپری شده» و همو بود که در مقابل ایراد کسانی که میگفتند «روسیه تنها در صورت وقوع انقلاب در غرب میتواند به راه سوسیالیسم سوق داده شود» جواب میداد «این عقیده پوسیده را باید بدور انداخت و نسوع مارکسیسم وجود دارد. یکی مارکسیسم دکماتیک و دیگری مارکسیسم خلاق، من طرفدار این آخری هستم.»

اما معلوم نشد که چرا این «مارکسیسم خلاق» با تبر به جنگ تروتسکی رفت و سپس میلیونها انسان را دچار وحشتناکترین تصفیه‌های پلیسی کرد.



خواستم ضمن نامه سرگشاده‌ای به آقای مهندس بازرگان همراه با عرض تبریک مطالبی را در حاشیه انقلاب به ایشان متذکر شوم ولی احساس می‌کنم فعلاً - به اقتضای اولین روزهای هر انقلاب - هنوز خیلی زود است که از بسیاری مسائل و از آن جمله در باب نظم و ترتیب آراستگی و سامان دهی و سازمان دهی سخن گفت. اما حرفهائی هست که به هر رئیس دولتی که با انقلاب بر سر کار آمده است میتوان گفت و در اولین مرحله انقلاب هم باید گفت و این حکم قطعی هم که آقای مهندس بازرگان بعنوان یک مبارز متعهد و شریف همه حرفه‌های ما را ناخوانده میداند و نادیده می‌خواند رافع مسئولیت نویسنده در بیان آنها نیست آیندگان در قضاوت نقش و مسئولیت یک روزنامه‌نگار نسبت به مسائل زمانه کاری ندارند به اینکه رئیس دولت یا همکاران او نسبت به این مسائل شاعر و عارف بوده‌اند یا خیر، بلکه فقط مطلب را از این دید بررسی میکنند که آیا روزنامه نگار وظیفه خود را در بیان آن‌ها انجام داده است یا خیر. یکوقت بود که از ترس حبس و تبعید و شکنجه کسی حق نداشت که در معقولات دخالت کند و سخنی برخلاف سلیقه و عقیده ارباب دولت و قدرت بگوید یا بنویسد. آن موقع حرجی بر نویسنده نبود اگر سکوت پیشه میکرد و دم فرو می‌بست و ناظر خاموش همه نابسامانی‌های یک مملکت میشد اما حالا که رژیم استبداد از اریکه قدرت سرتگون شده و زمام امور بدست آزادیخواهان افتاده است دم در کشیدن و خاموش نشستن نه تنها کمکی به انقلاب نمیکند بلکه مغل انقلاب هم میشود. آقای مهندس بازرگان، فراموش نکند که این انقلاب بخاطر آزادی و حیثیت انسانی شروع شد، این انقلاب از آنرو آغاز شد که شخصیت انسان در رژیم استبدادی کمترین ارزشی نداشت و حکومت برای تحمیل مقاصد خود عالماً و عامداً به تحقیر انسانها دست میزد، حکومت برای اینکه حرف خود را به گرسی بنشانند ناچار بود شخصیت انسانهایی را که در مقابل او وجود داشتند درهم بشکند و همه بدبختی‌ها از اینجا شروع می‌شد. شما که خود از دوستاناران مهاتما گاندی هستید قطعاً به این اصل ایمان دارید که هدف هرگز وسیله را توجیه نمیکند و یک حکومت بغرض اینکه جز خیر و صلاح و پیشرفت و سعادت ملت هدف دیگری نداشته باشد اما همینقدر که برای وصول به این هدف به تحقیر شخصیت آدمی و تعدید حقوق و آزادی و حیثیت او دست بزند همه آثار خیر اعمال خود را از بین برده و زود است که در سراشیب سقوط بیفتد، از حکومت شاهان مستبد کسی توقع نداشت که به شخصیت و حیثیت آدمی احترام بگذارند و پارساترین و برگزیده ترین انسانها از تعرض دست و زبان دژخیمان استبداد مامون و معصون نبود اما در حکومت عدل اسلامی شما یک اسیر حتی اگر به اتهام بلیدترین جنایات گرفتار شده باشد اولاً تا وقتی که محکوم نشده و محکومیت او قطعیت نیافته نباید بعنوان خائن به جامعه معرفی شود و ثانیاً تا

وقتی که در پناه ماموران دولت شماست باید از هر نوع تعرض و تحقیر و اهانتی مصون و محفوظ باشد. آیشن به روایتی باعث قتل بیرحمانه شش میلیون انسان بیگناه شد. دیدید که تا وقتی محاکمه میشد در قفس شیشه‌ای از هر نوع گزند حراست میشد و آنها که او را محاکمه میکردند بظاهر در عمل نشان دادند که راه و روشی غیر از فاشیستها در معامله با اسیران دارند، اگر چه خود آن‌ها بعدها در رفتار با اعراب فلسطین مرتکب اعمالی شدند که دست کسی از فاشیستها نداشت اما هیچیک از این کارها حرمت اصول را از بین نبرد و تا دنیا دنیاست انسانیت و ارزشهای انسانی همیشه محترم خواهد بود. شما باید ثابت کنید که در حکومت عدل اسلامی - البته بعد از آنکه نوع حکومت مورد تائید مردم قرار گرفت مامور شما غیر از مامور رژیم استبدادی و رفتار شما با محکوم شما غیر از رفتار دستاویزان و دژخیمان و دیوصفتانی است که ایران را به قبرستان آزادی و مدفن شرف و عدالت تبدیل کرده بودند. بزرگترین ننگ رژیم استبدادی شکنجه زندانیان بود اما آگاه باید بود که آنچه زشت و ملامت است نفس شکنجه است و شکنجه‌ای هم که بقصد انتقام یا حسابرسی به شکنجه برآدمی وارد شود قطعا مطبوع طبع انسان سلیم النفسی چون شما نیست. همچنانکه آزادی نیز اگر شرف و فضیلتی دارد بعنوان وسیله‌ای نیست که جماعتی را به قدرتی برساند سپس حق نطق و بیان و حرکت را از سایر مردمی که دستشان از قدرت کوتاه است سلب کند بلکه شرف آزادی در نفس آن بعنوان یک هدف است که در همه حال، چه در مشغولی و چه در معزولی مورد احترام مردان راه حق باشد.

آقای بازرگان - من شما را آدم منصفی تشخیص داده‌ام و یقینا حالا که در مقام صدارت قرار گرفته‌اید، با ملاحظه مشکلاتی که لازمه قبول چنین مسئولیت هائی است انصاف بیشتری پیدا میکنید. ایرادی که دوستان شما به سلف شما که دوست بیست و پنج ساله حضرت عالی بود، میگرفتند این بود که چرا اهرمهای قدرت را همچنان در اختیار عوامل امپریالیسم و استبداد نهاده و بدینسان انقلاب را در معرض تهدید و توطئه قرار داده بود. اما راستی آنست که آن اهرمهای قدرت در شرایط انقلابی جامعه صاحب کمترین قدرتی نبودند و دیدیم که بایک شبی خون از میدان گریختند. درد اینست که آدم تا وقتی کنار گوداست همه کسانی را که سابقه همکاری با دستگاه داشته‌اند مطرود و مفضوب میشمارد، اما وقتی به میان گود رفتی همه آن ضابطه‌های قدیم بهم میریزد. میان گود قلب سیاست است و سیاست بظاهر هنر اندیشیدن به امکانات فقط کاشکی این معیار لااقل در قضاوت راجع به سلف هم بکار می‌آید تا معلوم شود در مملکتی که بقول شما دچار قحط الرجال است، حتی از نظر سیاستمداران یا تقوایی مثل شما هم این نیست که افراد در سابق با امپریالیزم آمریکا همکاری داشته‌اند یا امپریالیزم انگلیس و بنفع آمریکا یا بنفع انگلیس میخواستند کودتا کنند. مهم این است که آنها خود را با تحول زمانه همراه کرده‌اند و بهر حال اکنون در خدمت حکومت و برای حکومت کار می‌کنند. چون میدانم که همه این واقعیات را بهتر از بنده میدانید و ذکر این نکات نیز نه برای آگاهی شما بلکه تنها برای ثبت در دفتر روزگار بود در آن عجالت بهمین مختصر اکتفا میکنم و کامیابی و سربلندی شما را در مقام یک دولتمرد آزاده از صمیم قلب آرزو مندم.

□□

امروز خواندم که «باشگاه شاهنشاهی» تبدیل به «باشگاه انقلاب» شد. ظاهرا هر خیمه و خرگاهی که تا دیروز در خدمت نظام استبدادی بود امروز بیک تغییر اسم و عنوان چتر انقلاب بر سر کشیده و همه آزادیخواه و همه انقلابی شده‌اند. بیاد «خدایان

تشنه‌اند» افتادم میدانید که آناتول فرانس این اثر را درباره اوضاع و احوال بعد از انقلاب کبیر فرانسه نوشته و در این کار نظریه بی‌انصافی و فرصت طلبی و تلون خلق خداداشته است. مدتها قبل از آنکه انقلاب ایران آغاز شود زیر جملاتی از این کتاب را خط کشیده بودم و امروز به بازخوانی آنها پرداختم.

■ گامی نتوانست از احساس تنفر خودداری کند که چگونه قضات نظم نوین روحا و عملا به قضاوت رژیم قدیم شباهت دارند.
■ نیکوکاری تفریح بیمزه ایست که آنرا بموض لذت بخش‌ترین سرگرمی‌ها جامی‌زنند. (ص ۱۴۱)

■ هیچ کاری جنایت‌آمیزتر از این نیست که اندیشه تسلی بخش يك مشیت جزا دهنده را از قلب بینوایان زایل کنند. (ص ۱۴۸)
■ نجبا، دوشیزگان، سربازان، فاحشه‌ها بسوی دادگاه هجوم می‌آوردند و از اینکه دادگاه آنها را به‌کندی محکوم میکند برخاسته مینمودند و مرگ را مثل حقی که در تمتع یافتن از آن بی‌تاب هستند طلب مینمودند. (ص ۱۵۱)

■ پیش را با حکم محکومیتش روشن کرد و با اینکه ابتدا جمهورخواه بود ولی برای اینکه بمیرد سلطنت طلب شده بود. دادگاه سعی در تبرئه او میکرد اما چون متهم قوی‌تر بود قضات ناچار از تسلیم شدند. (ص ۱۵۱)

■ همه جا دسیسه بازان و خائنین بنظرش میرسید و با خود می‌اندیشید، ای جمهوری! در قبال اینهمه دشمنان آشکار و نهان تو تنها يك مددکار داری، ای گیوتین مقدس! میهن را نجات ده (ص ۱۵۲)

■ قضاتی که پشت بدیوارهای مغروش به تفنگها و کلاههای قرمز نشسته بودند همان خشونت و آرامش وحشتناک قضات زمان سلطنت را حفظ کرده بودند. (ص ۱۶۶)

■ بیگناهی اغلب سعادت است نه فضیلت. (ص ۱۶۷)
■ جنگ هرگز فن مخصوصی نیست. و تنها تصادف و اتفاق سرنوشت جنگها را تعیین میکند. از بین دوسر دار گیج و ناشی لامحاله یکی‌شان باید فاتح شود. (ص ۲۰۵)

■ صبر کنید تا روزی یکی از همین قداره بندهائی که شما به مقام الوهیت‌شان میرسائید شما همگی را ببلعد، آنوقت است که او حقیقتا خدا خواهد شد زیرا خدایان از روی اشتهاشان شناخته میشوند. (همان صفحه)

■ من با همکاران خود در دادگاه راههای رحم و عاطفه را بوسیله معدوم کردن دسیسه بازان و خائنین بازخواهم گرد (!). (ص ۲۴۲)

■ وقتی دولت حقوق ملت را پایمال میکند انقلاب برای ملت مقدس‌ترین و ضروری‌ترین تکالیف است. (ص ۲۴۸)

■ حرارت همشهری‌ها برای نهضت بمرور سرد خواهد شد ولی مردها همیشه زنها را دوست خواهند داشت. (ص ۴۷)
■ انقلاب باشکستن شیشه‌ها، شیشه فروشها را توانگر خواهد ساخت. (ص ۵۰)
■ گناهکاران را لمن نکنیم. ما کشیشان از برکت آنهاست که زندگی می‌کنیم. (ص ۱۱۷) *

حواشی :

- ۱- سیدنی هولت قهرمان در تاریخ - صفحات ۱۸۲ و ۱۸۵
۲- همان کتاب صفحات ۱۶۸ و ۱۶۹
۳- تاریخ معاصر (ص ۲۲۱).
۴ و ۷ - همان کتاب همان صفحه
* خدایان تشنه‌اند. ترجمه محمد قاضی